

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

رویارویی با «فرع» در جدال با «اصل»

آن شخص اصلاح طلبی که از اصلاح پذیری حکومت اسلامی نومید شده باشد دیگر اصلاح طلب نیست تا از انتقاد انحلال طلبان از اصلاح طلبان دلگیر و از همراهی با آنها نومید شود. آن کس هم که اصلاح طلب باقی مانده است دلیلی ندارد که بخواهد به انحلال طلبان بپیوندد. ما «اصلاح طلب انحلال طلب» نداریم اما «اصلاح طلب سابق و انحلال طلب لاحق» می توانیم داشته باشیم.

esmail@nooriala.com

گاهی اوقات، در مورد انتقاداتی که «اپوزیسیون سکولار - دموکرات و انحلال طلب حکومت اسلامی» از اصلاح طلبان مذهبی بعمل می آورد، مخالفت هائی به گوش می خورد و به چشم می آیند که، در بادی امر، دارای نکاتی منطقی و استوار بنظر می رسند.

مثلاً، در سالگرد 23 خرداد (توجه کنید که 22 خرداد سالگرد انتصابات موسوم به انتخابات بود و 23 خرداد سالگرد آغاز اعتراضات مردمی، که بلافاصله با نام «جنبش سبز» شناخته شد)، تحلیل هائی در مورد تحولات دو ساله اخیر انتشار یافت که در آنها بر رهبران مذهبی جنبش خرده گیری هائی شده بود. در واکنش نسبت به این تحلیل ها دو ایراد بیش از بقیه تکرار می شدند؛ یکی اینکه «چرا حکومتیان را رها کرده و اصلاح طلبان زیر ضربه را چسبیده اید؟» و دیگر اینکه «این انتقادهای باعث می شود که درهای ورودی اردوگاه شما (انحلال طلبان) بسته شده و اصلاح طلبانی که از کوشش های خویش سرخورده و از اصلاح طلبی رژیم اسلامی نومید شده اند، نتوانند به سوی اپوزیسیون سکولار حکومت اسلامی بیایند». این هفته دوست دارم که در مورد این دو ایراد نکاتی را عرضه کنم.

نخست به این بپردازم که چرا، از نظر من، لازم است - در مبارزه صریح و مستقیم علیه حکومت اسلامی - رسیدگی به کار اصلاح طلبان (چه زیر ضربه و چه گریخته از ضربه) را بر هر امر دیگری اولویت داد و، بخصوص در سالگرد تولد جنبش سبز، نقش مخرب و بازدارنده آنان را آشکار ساخته و بر آن تأکید کرد.

هنگامی که از گروهی با عنوان «اپوزیسیون سکولار - دموکرات و انحلال طلب حکومت اسلامی» نام می بریم، هر انسان بی طرفی که نسبت به موضوع پیشداوری نداشته باشد، می فهمد که سخن از گروهی است مخالف حکومت اسلامی و تأکید کننده بر ضرورت انحلال آن بوده و در این راستا می کوشد. همیشه، در هر تقابل و نزاعی، دو طرف دعوا مشخص اند و هر یک خواهان «نا - بود» کردن آن دیگری است و، لذا، با هم جمع ناپذیر محسوب می شوند. شب و روز، تاریکی و روشنائی، وفاداری و خیانت، تندی و کندی، و سپیدی و سیاهی، همه از این نوع تقابل هاند و کسی در مورد تخالف و تضادشان شک ندارد. «سکولاریسم سیاسی» هم متضاد «حکومت مذهبی» است و می خواهد آن را برانداخته و حاکمیت ملی، فراگیر و بی تبعیض را جانشین آن کند. دموکراسی نیز با حکومت انحصاری و تسلط ارزش های جمعی کوچک بر اکثریتی پهناور تنافر دارد. انحلال طلبی نیز خواستار «نا - بود» سازی حکومتی تبعیض آفرین و سرکوبگر و مذهبی است و با آن مبارزه می کند. در نتیجه، اگر کسی در مورد آماج مبارزه و

حمله یک آدم سکولا - دموکرات - انحلال طلب دچار تردید و ابهام شود مسلماً از نظر درک و ذهنیت خود دچار مشکلی اساسی است. (البته قبول دارم که ما اشخاصی را هم دیده ایم که خود را سکولار - دموکرات می نامند اما از پذیرش نام «انحلال طلب» بر خود پرهیز کرده و ما را دچار این ابهام می سازند که آیا برابری سکولار - دموکرات هم هستند یا نه، اما بهر روی، تکلیف با سکولار - دموکرات های انحلال طلب روشن است).

بر همین اساس کسی که مدعی می شود که یک سکولار - دموکرات انحلال طلب، به هنگام نقد عملکرد اصلاح طلبان، «اصل» را فرو گذاشته و «فرع» ریز ضربه را چسبیده است؛ باید در جستجوی آن باشد که چرا یک چنین کسی مجبور شده است که، در حین مبارزه با اصل، قسمتی از وقت و انرژی خود را مصروف مبارزه با فرع کند.

برای پاسخ دادن به این جستجو باید دید که چگونه «فرع» می تواند در جریان ستیز علیه «اصل» مانع مبارزه و شتاب گیر آن باشد. در این مورد می توان به چند ویژگی «فرع» (که در اینجا به اصلاح طلبی و اصلاح طلبان بر می گردد) اشاره کرد.

نخست اینکه فرع تا زمانی فرع است که اصل وجود داشته باشد. پس فرع (همچون پارازیت های موجود در یک بدن) خواستار «نا-بودی» اصل نیست. شما اگر سوار اتومبیلی باشید که راننده ای مست آن را می راند و شما بغل دست و شاگرد راننده اش محسوب می شوید و، در نتیجه، حضوری فرعی دارید قطعاً برای نجات خود کاری نمی کنید که اتومبیل به ته دره پرتاب شود بلکه می کوشید آبی بصورت راننده بزنید، میوه ای تعارف اش کنید، حال اش را جا بیاورید، با او حرف بزنید که خوابش نبرد و اگر بشود اجازه دهد که شما بجایش پشت فرمان بنشینید تا هم اتومبیل، هم او و هم خود را از این مهلکه به در ببرید. امروز حاکمان فعلی اسلامی در ایران رانندگان عقل از دست داده و بی کله اتومبیلی هستند که اصلاح طلبان نیز بر آن سوارند. اصلاح طلب با راننده مخالف است نه با اتومبیل، پس می کوشد اتومبیل را متوقف کند، راننده را پائین بفرستد، و خودش پشت رل بنشیند و راه اسلام عزیزش را ادامه دهد.

اصلاح طلبان از ابتدا در امر منحرف ساختن اعتراضات مردم به حکومت شاه و اسلامی کردن انقلاب 57 کوشا بوده و خود از اصلی ترین نیروهای شرکت کننده در آن محسوب می شده اند. آنها دیوانسالاری رژیم شاه را تحویل گرفته و در خدمت دینکاران نهاده اند؛ بموازات ارتش مدافع ایران، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شان را ساخته اند، دادگاه های انقلاب را تمشیت داده اند، در بسیاری از بیدادها و سرکوب ها و اعدام ها شراکت داشته اند و بعد هم چنین اتفاق افتاده که در بازی کسب قدرت به دینکاران هفت خط دوازده امامی باخته و کنار دست نشین آنها شده اند و اکنون هم می بینند که این رانندگان مست و بی مغز دارند اتومبیل حکومت را به ته دره می فرستند. پس فریادشان بلند است و خواهان بازگشت به روزگار خوش و طلائی گذشته شده اند. اینها قصدشان پس دادن انقلاب دزدی شده به مردم دموکراسی خواه نیست بلکه می خواهند خودشان منحصرأ صاحب آن شوند. یادمان باشد که اینها شعارشان «اشدء علی الکفار و رحماء بینهم» (بر کافران بسیار شدیدالعمل و با یکدیگر بسیار

مهربان باشید) است و دل شان برای انحلال طلبان مخالف حکومت اسلامی نسوخته و دست شان اگر برسد همان رفتاری را با آنها خواهند کرد که دینکاران نشسته بر سریر قدرت کرده اند و می کنند. در عین حال، شعار فریبنده «دشمن دشمن من دوست من است» موجب می شود که آدم های متوهم از یکسو و خوش خیال از سوی دیگر تصور کنند که می شود بصورتی استراتژیک بر روی اصلاح طلبان دشمن حاکمان کنونی رژیم اسلامی حساب باز کرد و در مبارزه با این حکومت با آنان همراه شد. کار این توهم و خوش خیالی گاه تا آن حد بالا می گیرد که حتی این واقعیت را نمی بینند که هیچگونه نشانه ای از تمایل اصلاح طلبان نسبت به همکاری با انحلال طلبان وجود ندارد و آنها مداوماً، همراه با حمله به حکومت نشینان، انحلال طلبان سکولار را نیز آماج تهاجم خود دارند چرا که می دانند دشمن دشمن آنان لزوماً دوست شان نیست.

اتفاقاً فارغ شدن از اصلاح طلبان و پرداختن صرف به حکومت نشینان می تواند خطری هولناک را موجب شود. مثلاً، فکر کنیم که در سالگرد تولد جنبش سبز بخواهیم فرع را رها کرده و اصل را بچسبیم. در آن صورت چه کاری خواهیم کرد جز اینکه به «افشا» جنایات رژیمی بپردازیم که همه دنیا از سبعت و خون آشامی اش با خبر شده و ویدیوی جان دادن ندا در خیابان هایش به دست رئیس جمهور امریکا هم رسیده است؟ اما در این میانه چه چیزهایی را از دست خواهیم داد؟ بگذارید چندتایش را برایتان بشمارم: به این نکته مهم اشاره نخواهیم کرد که اصلاح طلبان، در تمام طول این دو سال، کوشیده اند نشان دهند که جنبش سبز جنبشی اسلامی مدار و ضد سکولار است و مردم برای بازگشت به عصر طلایی امام خمینی به خیابان آمده و جان عزیزانش را به دم گلوله داده اند و نه برای ساقط کردن کل این رژیم منحوس؛

فراموش خواهیم کرد که اینها تمام هم شان رسیدن به اجرای بدون تنازل قانون اساسی حکومت اسلامی بوده است که همه مصائب و نامردمی ها و تبعیض ها و ستم ها از دل آن بیرون می آید؛ و نه ارسال این قانون ننگین و اصلاح ناپذیر به زباله دان تاریخ؛

فراموش خواهیم کرد که همین رهبران مذهبی جنبش سبز - که از یکسو مدعی آند که رهبر جنبش نیستند و، از سوی دیگر، نمایندگانی را به خارج کشور فرستاده و شورای هماهنگی راه سبز امید براه انداخته اند تا از جانب شان اعلامیه صادر کرده و مبارزات مردم را به اصطلاح رهبری می کنند - مسئول آند که چند میلیون انسان به خیابان آمده را در طی هشت ماه به تدریج به خانه ها برگردانده اند؛

فراموش خواهیم کرد که اعوان و انصار همین رهبران مذهبی اند که در خارج کشور - و حتی در قالب های سکولار و دموکرات و حقوق بشری - می کوشند از ایجاد تشکل های انحلال طلب و آلترناتیو ساز برای حکومت اسلامی جلوگیری کنند و با توسل به منطقی معوج و فریکار بکوشند نشان دهند که ایجاد آلترناتیو در خارج کشور به «جنبش سبز» (بخوانید به رهبران بخش مذهبی آن) لطمه می زند؛ فراموش خواهیم کرد که اکنون، پس از دو سال خونریزی و سرکوب حکومتی، رهبر اعظم اصلاح طلبان، آقای خاتمی، از ولی فقیه دد منش اش می خواهد که ظلم مقتولانش بر خود را ببخشد...

در این مورد بسیار بیش از اینها می توان نوشت اما خلاصهء سخن آن است که تحلیل جنبش سبز و تحولات اش تحلیل عمکرد اصلاح طلبان است و نه حکومتیان و، بنظر من، هر سکولار - دموکرات انحلال طلبی باید در عین کوشش برای پارگیری از میان همهء اقشار سیاسی، و از جمله اصلاح طلبان مایوس از اصلاح پذیری نظام و یا ایستاده در سرآغاز این مسیر، بدین مسئله واقف باشد که اگرچه اتحاد عمل با آنها گهگاهی امکان پذیر می شود اما این پدیده اغلب عمری طولانی نخواهد داشت و مآلاً، اگر اوضاع به سود اصلاح طلبان برگردد، رویارویی جدی با آنان نیز امری گریزناپذیر خواهد شد. پس، برای فریب ندادن خود و آنان، یک سکولار - دموکرات انحلال طلب هرگز نباید مصلحتاً از نقد عمل و نظر آنان باز ایستد یا کلام صریح را وانهد و سخن مبهم و دو پهلو را برگزیند.

باری، وقت تنگ است و حوصلهء این مقال کوتاه و یک پرسش اساسی دیگر هنوز پاسخ ناگرفته مانده است: «چرا آنگونه انتقاد کنیم که باعث شود درهای ارتباط بسته شده و اصلاح طلبانی که از کوشش های خویش سرخورده و از اصلاح طلبی رژیم اسلامی نومید شده اند، نتوانند به سوی اپوزیسیون سکولار حکومت اسلامی بیایند؟»

نخست اینکه این امر فقط یک اتهام است. آن شخص اصلاح طلبی که از اصلاح پذیری حکومت اسلامی نومید شده باشد که دیگر اصلاح طلب نیست تا از انتقاد انحلال طلبان از اصلاح طلبان دلگیر و از همراهی با آنها نومید شود. آن کس هم که اصلاح طلب باقی مانده است دلیلی ندارد که بخواهد به انحلال طلبان بپیوندد. ما «اصلاح طلب انحلال طلب» نداریم اما «اصلاح طلب سابق و انحلال طلب لاحق» می توانیم داشته باشیم.

افسانهء «ریزش نیروهای اصلاح طلب» هم نباید گول مان بزند. آنکه در اینگونه ریزش ها شراکت می کند خود بهتر از من و شما می داند که دارد از اردوگاه اصلاح طلبی بیرون می آید و خود نخستین شعار خویش را پای بندی به سکولار - دموکراسی و وابستگی به اعلامیهء جهانی حقوق بشر اعلام می کند.

تازه، به نظر من، دادن این شعارها هم کافی نیست. چرا که هستند در میان این اصلاح طلب های نومید شده از اصلاحات کسانی که هنوز لزوماً و اساساً متوجه مضار حکومت مذهبی و ایدئولوژیک نشده اند و فیل شان هر از چند گاهی یاد هندوستان حکومت اسلام رحمانی و عدل علی می کند و همچنان می اندیشند که قابل اصلاح نبودن «این» حکومت مذهبی به معنی بد بودن بنیادی حکومت مذهبی نیست و می توان حکومتی داشت که هم اسلامی باشد و هم اعلامیهء حقوق بشر را زیر بنای قانون اساسی خود کند. مگر ملی - مذهبی ها و همین خانم شیرین عبادی چنین نمی اندیشند؟ و یا آقای سروشی که اعلام می کند با سکولاریسم سیاسی مشکلی ندارد، همچنان از دموکراسی دینی دم نمی زند؟ و مگر هنوز نیستند بسیاریانی که فکر می کنند زدن کمی ادویهء مذهبی به حکومت آن را اخلاقی تر و انسانی تر می کند؟

پس، اگر راه دادن «اصلاح طلبان سابق» در صفوف انحلال طلبان سکولار بخواهد مسیر درستی را بپیماید باید دقت کرد که این افراد به راستی به این درک ضروری رسیده باشند که برای وصول به آزادی و

دموکراسی راهی جز جدایی حکومت از مذهب وجود ندارد و آن ها، با هر اندازه اعتقاد و ایمانی که به مذهب شان دارند، باید که از آن پس عقاید و ارزش های مذهبی شان را برای خودشان نگاه دارند و آن را بر دیگران تحمیل نکرده و در راه مبارزه برای آزادی تنها از راه حل های سکولار - دموکراتیک پشتیبانی کنند. در واقع، آن ها وقتی می توانند حسن نیت شان را نشان دهند که پل های پشت سر خود را خراب کرده باشند. وگرنه همانقدر می شود از یک اصلاح طلب ترسید که از یک وابسته به حکومت اسلامی. باری، از نظر من، تحلیل وقایع دو سال گذشته قبل از اینکه شامل تحلیل بدکرداری های جنایتکارانه دینکاران حکومتی باشد، باید بر تحلیل خطاهای عمدی و سهوی اصلاح طلبان در کار هدایت جنبش سبز متمرکز شود. چرا که اگرچه حکومتیان با سرکوب و زورگوئی بر شعله خشم برانداز مردم نفت و بنزین می ریزند اما اصلاح طلبان مذهبی می کوشند همین آتش را خاموش و خنثی کنند. اشتباه نکنید، هیچ آدم عاقلی خواستار سوزاندن و نابود کردن نیست. اما همواره باید به یاد داشت که کمتر حکومتی استبدادی قادر به خاموش کردن خشم مخالفان خویش است به شرطی که بازوی اصلاح طلبی را نداشته باشد.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>